

# مفهوم شناسی تسامح در قرآن کریم

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۲۱، تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۱۵)

فرشته معتمد لنگرودی\*، رقیه رضایی\*\*، دکتر زهرا قاسم‌نژاد\*\*\*

## چکیده

واژه تسامح از واژگان امیدبخش در دین اسلام است. خداوند این روحیه امیدبخشی را به کرات در آیات قرآن بیان نموده تا بستری مناسب جهت رهایی از ظلمت و رسیدن به نقطه امن و هدایت انسان‌ها فراهم شود و تمهیدی جهت ایصال افراد به کمال باشد. این واژه در آیات قرآن استعمال نشده است، بلکه الفاظی مرتبط به این معنا بیان شده است. هدف این جستار، شناسایی واژگان مرتبط و قریب به مفهوم تسامح در قرآن کریم است تا فضایی مناسب جهت شناخت این واژه فراهم گردد. نتایج حاصل از پژوهش نشان می‌دهد واژگانی چون توبه، مغفرت، عفو، صفح و کظم غیظ ارتباط معنایی با مفهوم تسامح و تساهل دارند. این‌گونه کاربرد، نشان‌دهنده آن است که خداوند کاربرد عملی این واژه را به بندگان نشان داده است تا بندگان به گونه ملموس این مفهوم را درک کرده و روحیه تساهل را در خودشان پرورش دهند.

**واژگان کلیدی:** قرآن، تسامح، توبه، عفو، مغفرت، صفح.

## مقدمه

تساهل و مدارا امری انسانی - اسلامی است که در عرصه‌های مختلف فکری، عملی، سیاسی و اجتماعی قابل طرح است. این مسئله از دیرباز در ادیان الهی، موجب دغدغه خاطر اندیشمندان متدین بوده و هست؛ به گونه‌ای که گروهی آن را از لوازم اصلی دین به شمار آورده‌اند و اساساً آن را مطمئن‌ترین راه برای جذب افراد و گرایش آنان به دین می‌دانند. در مقابل، برخی حتی به کار بردن پاره‌ای از واژه‌های اصلاحی نوین را از سوی نواندیشان، مرگ تدریجی دین تلقی می‌کنند. جدای از مباحث مربوط به

\*. (نویسنده مسئول) دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء(س): f\_motamad\_2011@yahoo.com

\*\* کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء(س): r.rezaei020@gmail.com

\*\*\* استادیار گروه علوم قرآن و فقه، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه شیراز: z\_ghasemi62@yahoo.com

اختلاف نظرات متکلمان و جامعه‌شناسان درباره تسامح، مقاله حاضر، این واژه را به صورت مفهومی و از منظر قرآن کریم مورد بررسی قرار داده است. از آنجا که واژه تسامح به طور مستقیم در قرآن به کار نرفته است، نوشتار حاضر می‌کوشد تا به این پرسش پاسخ دهد که مفاهیم هم‌حوزه مفهوم تسامح در نظام معنایی قرآن چه واژگانی است؟ به عبارت دیگر مفهوم تسامح در قرآن کریم با چه الفاظی به کار رفته است؟ شایان ذکر است در رابطه با موضوع تسامح مقالات و کتب متعددی چاپ شده است اما بیشتر آنها از دیدگاه کلامی و فقهی به این مسئله پرداخته‌اند و نگاه مفهومی و قرآنی به صورت مستقل نداشته‌اند؛ مانند: تسامح و تساهل از دیدگاه قرآن و عترت، از حسین عبدالمحمدی، که انتشارات ظفر در بهار ۱۳۸۱ آن را به طبع رسانده و کتاب مدارا با مخالفان در قرآن و سیره نبوی، از غلامرضا نوعی، که انتشارات کتاب معین در سال ۱۳۷۹ منتشر نموده است. لذا پژوهش حاضر رویکردی نوآورانه و قرآنی به این موضوع دارد. ضمن آنکه روش پژوهش حاضر توصیفی است.

این واقعیت را نباید انکار کرد که حیات بشر در تمام شئونش با نوعی تکثر در اندیشه و تنوع در عقیده رقم خورده است و این تفاوت‌ها و تمایزها چونان سیرت و صورت افراد، اجتناب ناپذیرند؛ چرا که هیچ دو انسانی را نمی‌توان یافت که در تمام باورها، اراده‌ها و عواطف، هم‌عقیده و هم‌فکر باشند. (وطن‌دوست، ۱۳۸۸: ۹۱) قرآن کریم از وجود این تنوع و تکثر خبر داده و آن را در جوامع بشری امری طبیعی معرفی کرده است: ﴿بِأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات/۱۳) حتی آن را مستند به اراده الهی دانسته است: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ (هود/۱۱۸) اندیشه اسلامی راهکار این‌گونه تفاوت‌ها را در تسامح دانسته و در رفتار اجتماعی بر تسامح و تساهل تأکید می‌کند؛ زیرا گذشت و مدارا با افراد، ارتباط سازنده و مثبت را افزایش می‌دهد و منجر به انسجام و وحدت اجتماعی می‌گردد. در تسامح، بر این عنصر اساسی تأکید می‌شود که شخص نسبت به دیگری می‌بایست مدارا کند و اجازه ندهد اختلافات عمیق و به درگیری یا خشونت منجر شود. در حقیقت شخص با افزایش آستانه تحمل می‌کوشد تا از هر گونه تنش یا افزایش آن جلوگیری کند و با مدیریت عقلانی جلوی احساسات و هیجان‌های شدید عاطفی را بگیرد.

اسلام مراتبی دارد که حداقل آن برای زندگی مسالمت‌آمیز هم‌کیشان کافی است و هر

مسلمانی باید با شرح صدر، سایر مسلمانان را تحمّل کند و این همان پلورالیزم اجتماعی پسندیده است. برخلاف پلورالیزم مکتبی و اعتقادی که با تسامح مذموم و تساهل مشثوم همراه است. غرض آنکه اسلام که منبع معرفتی آن اعم از عقل برهانی و نقل معتبر است، بیش از یکی نیست؛ چون صراط مستقیم متعدد نیست و حق گونه‌گون و واقعیت نسبی نیست؛ لیکن برای تحمل یکدیگر نصاب معینی از اسلام لازم است که توقع زاید بر آن، انتظار ناصواب است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۷، ۱۵۷) از این رو، قرآن حدودی را برای تسامح تعیین کرده است. خداوند به صراحت در آیه ۱۲۰ سوره بقره<sup>۱</sup>، آیات ۸ و ۹ سوره قلم<sup>۲</sup> و نیز آیات ۱ تا ۶ سوره کافرون هر گونه تسامح و تساهل در اصول و مبانی دین را ممنوع کرده است. لذا از نظر قرآن هر چند که شایسته است هنگام دعوت مخالفان به سوی خدا و دین حق و قوانین عادلانه و مانند آن با تسامح رفتار کرد و سخن گفت: ﴿مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ (فصلت/۳۳ و ۳۴) ولی نباید در اصول دین تسامح به خرج داد. بنابراین قرآن به طور کلی مسئله مدارا و تسامح را تأیید می‌کند، اما اینکه این مفهوم را در قالب چه واژگانی مطرح می‌کند، جای بررسی دارد. بنابراین ابتدا مفهوم تسامح از نظر صاحبان لغت تبیین شده و طبق معنای لغوی و اصلاحی این واژه، مفاهیم نزدیک به این واژه نیز از قرآن کریم استخراج و تبیین شده است؛ به عبارت دیگر مفاهیم هم‌حوزه واژه تسامح بررسی و بر اساس تطبیق لغوی، وجوه اشتراک و افتراق این مفاهیم با واژه اصلی بیان شده است.

## بحث و بررسی

### ۱- تسامح در لغت و اصطلاح

کلمه تسامح از ریشه «سمح» و مصدر ثلاثی مزید باب «تفاعل» است. اصل لغوی این واژه بر سالت و سهولت دلالت دارد. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳، ۹۹) در فرهنگ‌های لغت معانی زیر برای این واژه گزارش شده است:

الف) بخشنده و جوانمرد؛ چنان که گفته می‌شود: «رَجُلٌ سَمُحٌ وَرَجُلٌ سَمَحَاءٌ وَرَجُلٌ

۱. ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودَ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِئْتَهُمْ بِعِدَّةٍ الَّتِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾  
 ۲. ﴿فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِّبِينَ وَذُوا لَوْ تَدَّهْنُ فَيُذْهِبُونَ﴾

مِسْمَاحٌ، ورجالٌ مَسَامِیحٌ» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳، ۱۵۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲، ۴۸۹؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۲، ۳۹۸) در طراز الأول آمده است که حدیث «السَّمَاخُ رَبَّاحٌ» یعنی جود و کرمی که صاحبش از حمد و ثناء و اجر و خیر در دنیا و آخرت سود می برد و وجهی ندارد که آن را به مساهله در چیزی معنا کنیم. (مدنی، ۱۳۸۴: ۴، ۳۷۰-۳۷۱) (ب) موافقت و انقیاد در چیزی که خواسته شده است. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳، ۱۵۵؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۴، ۲۰۰)

(ج) چشم پوشی کردن از دشنام و دشمنی و غیر این دو. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳، ۱۵۵؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۲، ۴۹۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲، ۴۹۰)

(د) سهل انگاری، در واقع مسامحه همان مساهله و آسان گرفتن است. (ازهری، ۱۴۲۱: ۴، ۲۰۰؛ جوهری، ۱۳۷۶، ۱، ۳۷۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ۴، ۹۶) همان گونه که گفته می شود: «تَسَامُحًا [سَمَحٌ] فی کذا: آن کار را سهل و آسان گرفت (بستانی، ۱۳۷۵، ۱، ۲۲۷) این عباس از مردی که شیری خالص می نوشید، سؤال کرد که آیا شیر پاک است؟ مرد در جواب گفت: «اسمَحٌ یُسَمَحُ لک» یعنی آسان بگیر که آسان بر تو گرفته شود. (ابن حنبل، بی تا: ۱، ۲۴۸)

تسامح، رکنی از ارکان روابط انسانی اسلامی و نوعی از انواع احسان است که توأم با عشق است. لذا تسامح منجر به محبت و انس و کناره گیری از خشونت و افراط گرایی می شود. تسامح در تفکر غربی از مفاهیم و اصطلاحاتی است که در دوران اصلاحات مذهبی به وجود آمده است و بر این اساس مفهوم تسامح با کثرت گرایی و قبول اختلاف و آزادی رأی ارتباط دارد که منجر به تجاوز می شود (سفر، بی تا: ۶) که نوع اخیر مذموم است. معنای جدید و نوپایی که از این واژه آورده شده آن است که تسامح بر قبول اختلاف دیگران چه در دین و چه در عرق و سیاست، یا عدم منع دیگران از اینکه مانند دیگران باشند یا اجبار کردن آنها برای پیروی از دیگران دلالت دارد. (جابری، ۲۰۰۸: ۱) در حقیقت، تسامح همان تحمل موقعیتهای دیگر به لحاظ انسانی، فکری و نظری است. این نوع تحمل و بردباری نشانه سعه صدر و توانایی فرد در کنترل خویشتن است.

در یک جمع بندی کلی می توان گفت تسامح ادب خلقی و سرشت بلند انسانی است

۱. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «رحم الله رجلا سمحا إذا باع وإذا اشترى وإذا اقتضى» (بخاری، ۱۴۲۳: ۵۰۰، کتاب البیوع، باب السهولة و السماحة فی الشراء و البیع)

که افراد را در مواجهه با موقعیت‌های گوناگون موافق می‌سازد هر چند که فرد قدرت مخالفت بر آن موقعیت‌ها را داشته باشد. امری که منجر به کناره‌گیری از نفرت و اختلاف شده و موجب انسجام و محبت بین افراد جامعه می‌گردد و جامعه انسانی در هماهنگی و صلح زندگی می‌کند.

## ۲- الفاظ مرتبط با تسامح در قرآن کریم

مقصود از الفاظ مرتبط، کلمات قریب‌المعنی با معنای تسامح است. واژه «تسامح» به گونه مستقیم در قرآن به کار نرفته بلکه مفهوم این واژه در قرآن کریم با ریشه‌های فعلی همچون «توب»، «غفر»، «عفو»، «صفح» و «کظم غیظ» تداعی می‌شود. در همه این واژگان، مفهوم سهولت و آسان گرفتن نهفته است و به نوعی این واژه‌ها بار معنایی تسامح را دربردارند که در پژوهش پیش رو به بررسی این الفاظ پرداخته می‌شود.

### ۱-۲- توب

معنای اصلی «توب» به معنای بازگشت یا بازگشت از گناه است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱، ۳۵۷؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱، ۲۳۳؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۱، ۹۱) راغب آن را مقید به رجوع از گناه به بهترین وجه دانسته است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۱۶۹) در حدیث پشیمانی، توبه دانسته شده است. (تمیمی، ۱۴۱۴: ۲، ۳۷۷) اصل توبه به خداوند برمی‌گردد: «وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱، ۲۳۳) از این رو، فعل «تاب» هرگاه به خداوند استناد پیدا کند، با «علی» و در صورت استناد به عبد، با «إلی» استعمال می‌شود؛ زیرا در صورت اول، معنای اشفاق و عطف را در بر دارد و این دو ماده با «علی» به کار می‌رود و گفته می‌شود: «أشفق علیه» و «عطف علیه» و در صورت دوم معنای رجوع و بازگشت دارد و «رجع» با «إلی» استعمال می‌شود. (رشیدالدین میبیدی، ۱۴۷۱: ۱، ۱۵۶؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱، ۲۳۸)

توبه و مشتقات آن ۸۷ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است که در همگی آنها معنای بازگشت نهفته است. خداوند پس از بیان دستوراتی درباره حجاب و عفاف، فلاح و رستگاری را به طور مطلق منوط به تحقق توبه نموده و تمامی مؤمنان را به توبه فرامی‌خواند: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (نور/۳۱) همچنین قرآن مشرکان را نیز به توبه و بازگشت به درگاه الهی فرا می‌خواند تا آنها نیز به صف جامعه اسلامی بپیوندند. (ر.ک: توبه/۱۱) بر این اساس، توبه از بزرگترین ابواب مسامحه

در اسلام است و این دین حنیف باب قفل شده‌ای را در مقابل کسی که خطا کند و از حد تجاوز نماید، قرار نمی‌دهد و فرد را از داخل شدن در ناتوانی منع می‌کند؛ بلکه همه درهای رحمت را که منجر به توافق اجتماع و انسجام آن و زندگی سالم می‌شود باز می‌کند و کاملاً معلوم است که خطاکار زمانی که توبه می‌کند و از خطایش برمی‌گردد، در واقع از تعداد خطاکاران در اجتماع کاسته می‌شود و به تعداد صالحان افزوده می‌شود. این‌گونه تسامح در اسلام، توبه‌کننده از گناه را همچون شخص بی‌گناه، قرار داده است. (قزوینی، بی‌تا: ۲، ۱۴۲۰؛ کتاب الزهد، باب ۳۰، حدیث ۴۲۵۰)

در ارشاد العقل آمده است: توبه به معنای بازگشت از معاصی با حالت پشیمانی بر آن و تصمیم بر عدم بازگشت به آن است. جابر روایت کرده است که فرد اعرابی وارد مسجد رسول الله شد و به علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت: ای امیرالمؤمنین توبه چیست؟ حضرت فرمودند: اسمی است که در شش معنا واقع است: پشیمانی بر گناهان گذشته و اعاده فرائض انجام نشده و رد مظالم و به سختی افکندن خود در طاعت، همان‌طور که در گناه لذت برده می‌شود و چشیدن سختی و مرارت عبادت همان‌گونه که شیرینی گناه را چشیده است و گریه به جای همه خنده‌هایی که می‌کرده است. (ابوالسعود، بی‌تا: ۸، ۳۱) گفتنی است که پذیرش توبه از سوی خدای سبحان با عفو و تسامح همراه است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾ (شوری/ ۲۵) حرف «عن» در اینجا به تجاوز و گذشت اشاره دارد، چون بین ﴿يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (مائده/ ۲۷) و آیه فوق تفاوت ادبی زیبایی نهفته است؛ صاحب کشف در این باره می‌نویسد: «میان «قبلت منه الشيء» و «قبلت عنه» این تفاوت است که در اولی آن چیز را مبدأ قبول خود و منشأ آن قرار داده و در دومی آن شیء را از وی عزل و جدا کرده است.» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۲۲۲) بنابراین، اگر تائب واجد همه شرایط نباشد و توبه او فاقد برخی از امور لازم باشد، خداوند آن را اغماض می‌کند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۷، ۷۵)

## ۲-۲- غفر

اصل «غفر» به معنای ستر و پوشش است. (ابن فارس، ۱۴۰۷: ۴، ۳۸۵؛ ازهری، ۸: ۱۱۳) گفته می‌شود: غفر الله ذنوبه؛ یعنی گناهانش را پوشاند. چیزی را که به عنوان کلاه خود بر سر می‌گذارند، «مغفر» گویند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۹، ۴۰۶) و لباس را «غفاره» گویند؛ زیرا خز و پرز لباس سطح لباس را می‌پوشاند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۹،

۴۰۶) همچنین به ابری که در بالای ابر دیگری قرار دارد (ابر متراکم)، غفاره گفته می‌شود. (جوهری، ۱۳۷۶: ۲، ۷۷۲) راغب قید بیسم و ترس را به معنای «غفر» افزوده و ارتباط آن با پوشش را این‌گونه بیان می‌کند: «بیم و ترس و آنچه که انسان را از پلیدی و آلودگی مصون می‌دارد و از این معنی گفته می‌شود: اغْفِرْ ثوبک فی الوعاء؛ لباست را در ظرف شستشو کن تا چرکش دور شود. مغفرت از سوی خدای این است که بنده را از اینکه عذاب به او برسد مصون می‌دارد.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۰۹)

صاحب التحقیق اصل غفر را به معنای محو اثر دانسته است و معتقد است این واژه بیشتر درباره گناهان و معاصی استعمال می‌شود و معنای محو عمومیت دارد و مفاهیمی چون ستر و عفو و اصلاح از لوازمات محو اثر می‌باشد؛ چرا که پوشاندن خطا در واقع چشم‌پوشی و اصلاح آن است. (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۷، ۲۹۲) صاحب المیزان ذیل آیه ۲۸۶ سوره بقره تفاوت عفو، مغفرت و رحمت را چنین می‌نویسد: «"عفو" محو اثر است و "مغفرت" پوشاندن است و "رحمت" معنایش معروف است، اما به حسب مصداق و به اعتبار معانی لغوی این سه جمله و ترتیب آنها به این صورت از قبیل پرداختن تدریجی از فرع به اصل است؛ به عبارت دیگر منتقل شدن از چیزی که فایده‌اش خصوصی است، به سوی چیزی که فایده‌اش عمومی‌تر است و بر این اساس عفو خدا عبارت است از محو و از بین بردن اثر گناه، که همان عقابی است که برای هر گناهی معین فرموده و مغفرت عبارت است از پوشاندن و محو اثری که گناه در نفس به جای گذاشته و رحمت عبارت است از عطیه‌ای الهی که گناه و اثر حاصل آن، نفس را می‌پوشاند.» (طباطبایی، ۱۴۰۷: ۲، ۴۴۵-۴۴۶)

بنابر آنچه که لغت‌شناسان گفته‌اند «غفر» به معنای مستور کردن و پوشاندن است. البته منظور از پوشاندن هر پوشاندنی نیست؛ بلکه پوشاندنی که اقتضای ثواب را به دنبال دارد. کاربرد غفران و مغفرت بیشتر در محو آثار گناهان و معاصی است. واژه غفران ۲۳۴ مرتبه در ساخت‌های مختلف فعلی، اسمی و مصدری به کار رفته است. بیشتر آیات مربوط به مغفرت، آن را مخصوص خداوند تعالی قرار می‌دهد؛ زیرا او بر همه گناهان آگاهی دارد و کسی است که گناهان را در دنیا و آخرت می‌پوشاند. (شوری ۳۷/۳۳-۳۴؛ جاثیه ۱۴؛ تغابن ۱۴) از کرم و بزرگواری خداوند سبحان است که ملائکه را طالب غفران برای بندگان توبه‌کننده قرار می‌دهد. (ر.ک: غافر ۷؛ شوری ۵) این نکته نشان‌دهنده تسامح و تساهل خداوند در برابر عبد توبه‌کننده است؛ به عبارت



دیگر، از آنجا که منشأ تسامح و غفران الهی، رحمت خداوند می باشد، همچنین غفران و پوشاندن گناهان، به معنای نادیده گرفتن آنهاست، تسامح نیز طبق معنای اصطلاحی و لغوی به معنای آسان گرفتن و گذشتن از خطای دیگری است. با این بیان می توان گفت که بین غفران و تسامح قرابت معنایی نهفته است یا به معنای دیگر غفران در پی تسامح می آید. یعنی این آسان گیری خداوند است که باعث می شود پرده آمرزش خود را بر روی خطاهای بندگان بیندازد.

### ۲-۳- عفو

در معنای لغوی واژه «عفو» لغت شناسان معانی مختلفی را بیان کرده اند؛ ابن فارس، دو اصل برای آن قائل است که یکی دلالت دارد بر ترک شیء و دیگری بر طلب شیء. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴، ۵۶) راغب عفو را قصد گرفتن چیزی معنا کرده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۴) برخی نیز آن را همان صفح و چشم پوشی معنا کرده اند. (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۲، ۱۷۰؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵: ۴، ۴۱۰؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۹، ۶۸۶) صاحب التحقیق می گوید: عفو، صرف نظر کردن از چیزی در موردی که اقتضای دقت و توجه دارد، است و از مصادیق آن صرف نظر کردن از گناه، خطا، عقاب، عمل و ... است. (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۸، ۲۲۱) برخی نیز این واژه را در رابطه با خداوند، به معنای محو گناهان و ترک عقوبت دانسته اند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲، ۲۵۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵، ۷۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۹، ۶۸۶). «العُفُو» از اسماء خداوند تعالی است. بنابراین کسی که از حق شخصی خود می گذرد و برای رضای خداوند مستحق کیفر را آزاد می کند، مظهر چنان نام مبارک خواهد بود. هر کس مظهر اسمی از اسمای نیک خداوند شد، ظهور خیر، فلاح و صلاح عزیزانه در او افزون می شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۵، ۵۶۶) ابن منظور معتقد است اصل عفو به معنای، محو کردن است و آن بر باب مبالغه است و خدای تعالی عفو کننده بخشایشگر است و هر کسی که استحقاق عقوبت دارد، پس آن گناه را ترک کند، خداوند بر او عفو کرده است. گفته می شود: «عَفَتَ الرِّیَاحُ الْأَثَارَ إِذَا دَرَسَتْهَا وَ مَحَّتْهَا»؛ باد آثار را از بین برد. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵، ۷۲) پس عفو، محو گناهان بنده از جانب خداوند و اما عافیة همان چیزی است که خداوند از بیماری یا بدبختی سلامت می دارد و آن صحت و سلامتی است که ضد مرض است. گفته می شود او را عافیت بخشید و او را عفو کرد، یعنی سلامتی از مرضی و بدبختی را به او بخشید و اما «معافاه» بر باب مفاعله به این معناست که بهبودی بخشید و خداوند تو



را از مردم و آنها را از تو مصون داشت و آزارشان را از تو و آزار تو را از آنان دور کرد.  
(ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵، ۷۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۹، ۶۸۶)

اهل تفسیر بین عفو و مغفرت تفاوت قائلند و معتقدند: طلب عفو این است که برطرف شود از فرد عقاب گناهش و طلب مغفرت این است که بر بنده پوششی را برای مصون ماندن از رسوایی اش بپوشانند گویی بنده می‌گوید: از من طلب عفو کن و زمانی که مرا عفو کردی پس بپوشان بر من و وقتی خداوند بر بنده اش عفو کرد و او را پوشاند، طلب رحمتی که همان نعمت دادن و احسان است برای رستگاری او با نعمت و ثواب برایش منجر می‌شود. (خازن، ۱۳۹۹: ۱، ۳۱۵)

«عفو» در اصطلاح علم اخلاق، آن است که فرد در برابر ستم مالی یا غیرمالی از حق خود بگذرد و انتقام نگیرد. (نراقی، ۱۳۹۳: ۲۴۷)، بنابراین «عفو» اصطلاحی با صفت صبر و حلم تفاوت دارد؛ زیرا «صبر» استقامت در برابر ناملایمات روزگار است، نه ظلم ستمگران. «حلم» بردباری در برابر ظلم است که گاه در مرحله‌ای خشم باطنی فرد ظهور می‌کند و انسان حلیم، بار سنگینی را که بر دوش دل حمل می‌کرد و آتش زیر خاکستر بود، بر زمین می‌گذارد و خشم خود را نشان می‌دهد؛ ولی در «عفو»، شخص ستم‌دیده با ستمکار ارتباط بدی ندارد و از ظلم او و تحمّل و بردباری خود سخنی نمی‌گوید؛ زیرا عفو‌کننده، باری از طرف ستمکار بر دوش دل خود حمل نمی‌کند.  
(جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۱، ۴۵۲)

در آیه ﴿إِنْ تَبُدُّوا خَيْرًا أَوْ تَخْفَوْهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا﴾ (نساء/۱۴۹) عفو ذلیلانه، ممدوح و مطلوب و محبوب خداوند نیست؛ چنان‌که عفو و تخفیف در مسائل فردی، اجتماعی و مانند آن، در صورت تجرّی تبهکار روا نیست. عفو و گذشت، کمال و احسان (بقره/۱۷۸) و کفاره (مائده/۴۵) و مأجور (شوری/۴۰) است که هنگام قدرت بر انتقام اعمال شود تا ظالم و جفاکار تجرّی نکند. ذکر وصف کمالی ﴿عَفُوًّا قَدِيرًا﴾ برای خداوند اشاره است به اینکه او با آنکه قدرت انتقام دارد، انتقام نمی‌گیرد، شما نیز زمان قدرت بر انتقام، عفو کنید. چنین عفو مقتدرانه‌ای مصداق احسان است.  
(جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۱، ۲۵۳) در حقیقت آیه ۱۴۹ سوره نساء در مقام بیان رابطه افراد با یکدیگر، دو راه را برای تحکیم پیوند اجتماعی برمی‌شمرد: انجام دادن کار خیر؛ گذشت از شرّ دیگران و تحمل بدی‌های آنان.

آیات قرآن کریم داشتن خلق تسامح را ستایش می‌کند و مردم را به متخلّق شدن

به آن تشویق می‌نماید: ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ (بقره/۲۳۷) عفو در اینجا معنایش بخشش به وسیله دادن آنچه که بر همسر واجب نیست برای زن مطلقه قبل از دخول، یا ترک زن است که به موجب آن به زن نصف مهر تعلق می‌گیرد. (طبری، ۱۴۱۲: ۲، ۳۳۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱، ۵۴۷) این امر از بزرگترین اشکال تسامح و گذشت و بلندی طبع است که خداوند بین زن و مرد مطلقه تبیین فرموده است.

عبارت ﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ تعلیل اخلاقی برای تخلّق به صفت عفو است. تقوا محور کرامت انسانی (حجرات/۱۳) و توشه آخرت (بقره/۱۹۷) است. لذا ملکه تقوا محور همه امور است و سایر ملکات نفسانی از جهت نزدیکی به تقوا مورد تشویق قرار می‌گیرد. عبارت ﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ عفوکنندگان را به ملکه تقوا نزدیک‌تر می‌داند. باید توجه داشت که از منظر قرآن، قُرب به تقوا دارای درجات است و مقتضای جمع میان عبارت فوق و آیه ﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ (مائده/۸) که «عدل» را به تقوا نزدیک‌تر می‌داند، این است که «عادل» که به حق دیگران تجاوز نمی‌کند و فقط حق خود را می‌گیرد، از دیگران به تقوا نزدیک‌تر است. لیکن عفوکننده از عادل به تقوا نزدیک‌تر است؛ زیرا «عفو» و گذشتن از حق شخصی، از «عدل» و استیفای حق برتر است. هر چند رعایت عدل در حق جامعه پسندیده است؛ ولی در موارد استیفای حق فردی عفو بالاتر از عدل است و خداوند به همگان دستور داده است که در روابط اجتماعی به ویژه در زمان حساس طلاق که ممکن است زمینه انتقام پدید آید، بخشش داشته و تفضّل و بزرگواری را در میان خود فراموش نکنند. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۱، ۴۵۴)

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّءْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (بقره/۱۷۸) این آیه کریمه قانون و عدالت خداوند را در رابطه با قصاص که در همه شرایع است، بیان می‌کند و در عین حال عفو را نیز بیان می‌کند. «عفو» برای کسی که قدرت استیفای حق خود را دارد کار آسانی نیست؛ زیرا باید خشم برافروخته خود را فروبنداند و از حق مسلم خود بگذرد، در حالی که گرفتن آن مقدر وی است. از این

رو در بیان پاداش عفوکننده، خداوند ورود به بهشت را ذکر نمی‌کند، بلکه پاداش اهل احسان و صفناپذیر شمرده شده است: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ (سجده/۱۷) و پاداش عفوکنندگان با خداوند است: ﴿وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ (شوری/۴۰)، همچنین اهل عفو از آمرزش الهی برخوردار می‌شوند: ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (نور/۲۲) زیرا کسی که از لغزش دیگران می‌گذرد، خداوند نیز از لغزش او خواهد گذشت.

## ۴-۲- صفح

اصل لغوی «صفح» به معنای کنار و اطراف هر چیزی است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳، ۱۲۲؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۱، ۳۸۲، راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۸۶) صاحب فروق اللغه درباره تفاوت صفح با عفو می‌نویسد: «صفح در معاشرت با دیگران و اهل اسائه این گونه است که انسان، کریمانه برای اعراض از گذشته صفحات خاطرات خود را ورق زده و هرگز به یاد نیاورد که فلان شخص به او بد کرده است و در نتیجه، حتی از سرزنش تبه‌کار نیز خودداری کند، نه اینکه همواره بدی دیگران و جبران‌ناپذیری آن را در نظر داشته باشد؛ اما عفو، در گذشتن از مجازات و مؤاخذه کسی است که در حق ما بدی روا داشته است.» (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۳۱)

مناوی نیز درباره این تفاوت می‌نویسد: «صفح یعنی ترک توبیخ و آن بلیغ‌تر از عفو است؛ زیرا در عفو فرد می‌بخشد، اما فراموش نمی‌کند.» (مناوی، ۱۴۱۰: ۱، ۴۵۷) پس عفو، ترک مؤاخذه گناه و صفح ترک اثر آن از شخص است.

مصطفوی بر آن است اصل در معنای این ماده عدول و انصراف از چیزی به کناره است و بر اساس آیات قرآن معتقد است صفح در مرتبه بعد از عفو قرار دارد که بدین ترتیب صفح به معنای انصراف قلبی از نقطه تخلف به چیز دیگری است و مغفرت در مرتبه سوم و به معنای از بین بردن گناه و پوشاندن آن است. لذا صفح معنای اعراض و ترک را افاده نمی‌کند، بلکه دلالت می‌کند بر ادامه توجه و لطف پنهانی. (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۳۰، ۶) در همه کاربست‌های قرآنی، دو واژه صفح و عفو در کنار هم آمده، یعنی «صفح» بعد از «عفو» واقع شده که نشانه ترقی است. (ر.ک: تغابن/۱۴؛ نور/۲۲؛ مائده/۱۳) این گونه استعمال قرآن با معنای لغوی صفح هماهنگ است؛ چرا که صفح در کتب لغوی به معنای «جانب و جنب» دانسته شده است؛ زیرا لازم پهلوی گرفتن و جانب‌گزینی نسبت به بدی که در حق شخص روا داشته شده، این است که به طور کلی

از آن صرف نظر شود و نه تنها تبهکار کیفر نشود، بلکه سرزنش نیز نشود. آلوسی ذیل آیه ﴿فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾ (حجر/۸۵) چنین بیان می‌کند: «صفح آن چیزی است که از عتاب خالی باشد.» (آلوسی، ۱۴۱۵: ۷، ۳۲۱) سیوطی به سندش از علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کرده است که ایشان درباره معنای «الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» فرمودند: صفح جمیل، رضایت بدون سرزنش است. (سیوطی، ۱۴۰۴: ۴، ۱۰۴) صفح گذشته‌ای است که اذیتی در آن نباشد؛ بلکه بدی متخلف با احسان و گناهش با غفران جبران شود به طوری که به اجر جزیل و ثواب از جانب پرودگارش برسد. پس صفح جمیل یعنی نیکی‌ای که از کینه و اذیت قولی و فعلی سالم است، غیر از آن گذشته‌ای است که زیبا نیست و آن صفح در غیر محلس می‌باشد، پس نمی‌بخشد زمانی که اقتضای عقوبت دارد مانند عقوبت آزاردهندگان ظالم که چاره‌ای جز عقوبت آنها نیست. (آل سعدی، ۱۴۰۸: ۱، ۵۰۳)

جوادی آملی ذیل آیه ﴿فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره/۱۰۹) می‌نویسد: «مقید نکردن (فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا) به «عنهم» و مانند آن، بدین نکته اشاره دارد که بهترین راه اعمال قدرت، عفو و صفح است که زمینه انابه فرد عفو شده را فراهم می‌سازد و این حکم، به عفو از مشرکان یا صفح از یهودیان اختصاص ندارد؛ زیرا حذف متعلق دلیل عموم یا اطلاق است.» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۶، ۱۵۶)

قرآن کریم در آیات فراوانی مردم را به صفح و گذشت تشویق می‌کند. از جمله خداوند متعال در آیه ۱۳ سوره مائده به پیامبر عفو و صفح از یهودیان تبهکار، ملعون، قسی‌القلب، تحریف‌گر و همواره خائن را دستور می‌دهد: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ امر به عفو در این آیه مربوط به اواخر عمر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده است؛ زیرا سوره «مائده» در اواخر عمر آن حضرت نازل شده است؛ یعنی از آن‌ها درگذر، زیرا قدرت داری و بدان که این‌ها خائنه زندگی می‌کنند، ولی در شرایط کنونی نمی‌توانند به شما آسیب برسانند؛ چون گروه گروه بر شمار مسلمانان افزوده می‌شود. (نصر/۲) (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۲، ۱۶۴) لذا زکات قدرت پیامبر، عفو و صفح از مخالفان فرومانده است. شایان ذکر است عفو با تغافل غیر از صفح با غفلت است و مقصود آیه مورد بحث عفو عالمانه از خصلت یهودی‌هاست نه غافلانه. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۲، ۱۶۴) با توجه مطالبی که درباره صفح بیان شد، می‌توان گفت همان‌گونه که صفح به معنای چشم‌پوشی از خطای دیگری است، یکی از معانی

مسامحه نیز همین است: (چشم‌پوشی کردن از دشنام و دشمنی و غیر این دو) بنابراین بین دو مفهوم تسامح و صفح نیز قرابت معنایی وجود دارد و می‌توان گفت که این دو مفهوم در یک حوزه معنایی قرار دارند.

## ۲-۵- کظم غیظ

«کظم غیظ» از بالاترین اخلاق تسامح و بزرگ‌ترین آنها به لحاظ شأن است. اصل لغوی «کظم» دلالت بر امساک و خودداری دارد. عرب هنگامی که شتر از نشخوار کردن خودداری می‌کند، می‌گوید: «کظم البعیر» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵، ۱۸۴) یا گفته می‌شود: «کظم القربه»؛ یعنی دهانه مشک پر از آب را بست تا سر ریز نکند. (زمخشری، ۱۹۷۹: ۵۴۵) این واژه بعدها به عنوان استعاره در مورد انسانی استعمال شد که پر از اندوه و خشم باشد، لیکن مصمم است که خشم خود را ابراز ننماید. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴، ۲۰) «غیظ» مصدر است و گروهی از اهل لغت میان غیظ و غضب فرق گذاشته و معتقدند غیظ فوق غضب است. (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۳، ۱۲۹۷) در حقیقت، غیظ، هیجان طبع نسبت به کثرت نامالیم است، لذا غضب، که در مقابل رضاست، به خداوند منسوب می‌شود؛ ولی غیظ به وی نسبت داده نمی‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴، ۲۸) در انسان‌های عادی، کظم، هم نسبت به انبوه حزن است و هم نسبت به فراوانی غضب، اما در اولیای الهی کظم تنها نسبت به فراوانی حزن است؛ همچون کظم حضرت یعقوب که قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوسُفَ وَأَبْيَضَ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ (یوسف/۸۴) بر این اساس، کظم غیظ، فرو نشانیدن انبوه غضبی است که در آستانه فوران است و صاحب کظم غیظ، هم کاظم است و هم مکظوم؛ مانند طیبی که خود را معالجه می‌کند که هم معالج است و هم معالَج؛ از آن جهت که با قدرت روحی خود را کنترل می‌کند، می‌شود کاظم و از آن جهت که رام‌شده است، می‌شود مکظوم. حضرت یونس تا زمانی که میان قوم خود بود، هم کاظم بود و هم مکظوم، اما وقتی به شکم ماهی رفت، مکظوم شد: ﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾ (قلم/۴۸) بر اساس آموزه‌های دین اسلام، غیظ، ذاتاً نه محمود است و نه مذموم، و مدح و قدح آن وابسته به مبادی فاعلی و غایی آن است؛ اگر درباره معروف عقلی یا نقلی باشد، ممدوح و اگر درباره منکر عقلی یا نقلی باشد، مذموم است. پس وقتی فرو نشانیدن خشم، ممدوح باشد، برآوردن آن مذموم خواهد بود؛ چنان که اگر برآوردن خشم در موردی ممدوح بود، فرو نشانیدن آن مذموم است؛ مانند آنچه در آیه ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ (فتح/۲۹) مطرح است و از حضرت

علی بن ابی طالب (علیه السلام) درباره دفاع مقدس رسیده است: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ» (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ۵۳۰، حکمت ۳۱۴)؛ «سنگ را از همان جایی که دشمن پرت کرده، باز گردانید، که شر را جز شر پاسخی نیست.» از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمودند: «آن کس که خشم خود را فرو ببرد با اینکه قدرت بر اعمال آن دارد، خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می کند.» (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲، ۳۸؛ نیز ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰: ۹، ۳۶۷) این حدیث می‌رساند که فرو بردن خشم اثر فوق العاده‌ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳، ۹۷) خداوند برای کسی که کظم غیظ کند و آتشی را که در سینه‌اش شعله‌ور شده خاموش کند، بهشت را پاداش قرار داده است: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ\* الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (آل عمران/۱۳۳-۱۳۴)

آیه اخیر دارای نکات ظریفی درباره اخلاق تسامح است؛ زیرا بعد از کظم غیظ، عفو را آورده است. فرو بردن خشم بسیار خوب است، اما به تنهایی کافی نیست؛ زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت باید کظم غیظ توأم با عفو و بخشش گردد. عبارت ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ به مرحله عالی‌تر از عفو اشاره دارد که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته‌اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید، بلکه با نیکی کردن در برابر بدی ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳، ۹۸)

یکی از کنیزان امام علی بن الحسین (علیه السلام) به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام از روی خشم سر بلند کرد. کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ﴾ امام فرمود خشم خود را فرو بردم، عرض کرد: ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد. کنیز گفت: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. (بیهقی، ۱۴۱۰: ۶، ۳۱۷؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲، ۷۳)

اخلاقی باتسامح و با گذشت‌تر از این اخلاق و دینی گرمی‌تر از این دین نیست که دعوت به این بزرگواری‌های اخلاقی می‌کند که زندگی انسان را در حیات و مמתش با سلامت و مبارک می‌کند.

## نتیجه گیری

تسامح ادب خلقی و سرشت بلند انسانی است که افراد را در مواجهه با موقعیت‌های گوناگون موافق می‌سازد؛ هر چند فرد قدرت مخالفت با آن موقعیت‌ها را داشته باشد. امری که منجر به کناره‌گیری از نفرت و اختلاف شده و موجب انسجام و محبت بین افراد جامعه می‌گردد و جامعه انسانی در هماهنگی و صلح زندگی می‌کند. لذا بیشترین کارکرد اخلاق تسامح را می‌توان در وحدت و همگرایی میان افراد دانست که منجر می‌شود تا افراد با سهولت و به دیده اغماض به مسائل بنگرند.

با توجه به این پژوهش و با نگاه کلی به آیات قرآن کریم، می‌توان به این نتیجه رسید که قرآن کریم کلمه تسامح را به صراحت استفاده نکرده است. بلکه برای تبیین این مفهوم از واژگانی که در آن معنای نظری و کاربرد عملی تسامح نهفته است، مانند توبه، مغفرت، عفو، صفح و کظم غیظ بهره برده است. این واژگان به لحاظ لغوی و از برخی جنبه‌ها با هم قرابت معنایی دارند و مفهوم سهولت و آسان گرفتن در این مفاهیم نهفته است و به نوعی این واژه‌ها بار معنایی تسامح را در بر دارند. بنابراین می‌توان گفت که مفهوم تسامح در قاموس قرآن کریم مورد تأیید می‌باشد و یکی از سنت‌های الهی است که از باب رحمت و اسعه باری تعالی است.

## کتابنامه

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آل سعدي، عبدالرحمن بن ناصر، ۱۴۰۸: تیسیر الکریم الرحمن، بیروت: مکتبه النهضه العربیه، چاپ دوم.
- ۳- آلوسی، محمود، ۱۴۱۵: روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۴- ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷: النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، تحقیق: محمود محمد طنحی و طاهر احمد زاوی، قم: موسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم.
- ۵- ابن حنبل، احمد، بی‌تا: مسند الإمام أحمد بن حنبل، مصر: مؤسسه قرطبه.
- ۶- ابن درید، محمد بن حسن، ۱۹۸۸: جمهره اللغه، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول.
- ۷- ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴: معجم مقاییس اللغه، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۸- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴: لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
- ۹- أبوالسعود. محمد العمادی، بی‌تا: إرشاد العقل السلیم إلى مزایا القرآن الکریم، بیروت: دار



- إحياء التراث العربي.
- ١٠- ازهرى، محمد بن احمد، ١٤٢١: تهذيب اللغة، بيروت: دار احياء التراث العربي.
- ١١- بخارى، محمد بن اسماعيل، ١٤٣٣: صحيح البخارى، بيروت: دار ابن كثير.
- ١٢- بستانى، فواد افرام، ١٣٧٥: فرهنگ ابجدى، تهران: اسلامى.
- ١٣- بياضوى، عبدالله بن عمر، ١٤١٨: أنوار التنزيل و أسرار التأويل، تحقيق: محمد عبدالرحمن مرعشلى، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- ١٤- بيهقى، أبوبكر أحمد بن الحسين، ١٤١٠: شعب الإيمان، تحقيق: محمد السعيد بسيونى زغلول، بيروت: دار الكتب العلميه.
- ١٥- تميمى، محمد بن حبان، ١٤١٤: صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسه الرساله.
- ١٦- جابري، نبيل نعمه، ٢٠٠٨: التسامح في الإسلام، بى جا: مركز الإمام الشيرازى للدراسات والبحوث.
- ١٧- جوادى أملى، عبدالله، ١٣٨٨: تفسير تسنيم، قم: نشر اسراء.
- ١٨- جوهرى، اسماعيل بن حماد، ١٣٧٦: الصحاح، تحقيق: احمد عبد الغفور عطار، بيروت: دار العلم للملايين.
- ١٩- خازن، علي بن محمد بن إبراهيم، ١٣٩٩: تفسير الخازن المسمى لباب التأويل في معاني التنزيل، بيروت: دار الفكر.
- ٢٠- راغب اصفهاني، حسين بن محمد، ١٣٧٤: مفردات الفاظ قرآن، تهران: مرتضوي.
- ٢١- رشيدالدين ميبدى، احمد بن ابى سعد، ١٣٧١: كشف الأسرار و عده الأبرار، تحقيق: على اصغر حكمت، تهران: اميركبير، چاپ پنجم.
- ٢٢- زيبدى، محمد بن محمدمرتضى، ١٤١٤: تاج العروس من جواهر القاموس، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الفكر.
- ٢٣- زمخشري، محمود بن عمر، ١٤٠٧: الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت: دار الكتاب العربى.
- ٢٤- \_\_\_\_\_، ١٩٧٩: أساس البلاغه، بيروت: دار صادر.
- ٢٥- سفر، حسن بن محمد، بى تا: نظرات استشرافيه في فقه العلاقات الإنسانيه بين المسلمين وغير المسلمين، جده: جامعه الملك عبدالعزيز.
- ٢٦- سيوطى، جلال الدين، ١٤٠٤: الدر المنثور فى تفسير المأثور، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى.
- ٢٧- شريف رضى، محمد بن حسين، ١٤١٤: نهج البلاغه، تحقيق: صبحي صالح، قم: هجرت.
- ٢٨- عسكرى، حسن بن عبدالله، ١٤٠٠: الفروق في اللغة، بيروت: دار الافاق الجديده.

- ۲۹- صاحب بن عباد، اسماعیل، ۱۴۱۴: المحيط في اللغة، تحقيق: محمدحسن آل ياسين، بيروت: عالم الكتب.
- ۳۰- قزوینی، محمد بن یزید بن ماجه، بی تا: السنن، تحقيق: محمدفؤاد عبدالباقي، بيروت: دار الفكر.
- ۳۱- فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، ۱۴۲۰: مفاتيح الغيب، بيروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۳۲- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹: کتاب العين، قم: نشر هجرت.
- ۳۳- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، ۱۴۱۵: القاموس المحيط، بيروت: دار الكتب العلمیه.
- ۳۴- طباطبائی، محمدحسین، ۱۴۱۷: المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین.
- ۳۵- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، ۱۴۱۲: جامع البیان فی تفسیر القرآن، بيروت: دارالمعرفه.
- ۳۶- مدنی، علی خان بن احمد، ۱۳۸۴: الطراز الأول، مشهد: آل البيت.
- ۳۷- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۴: تفسیر نمونه، تهران: دار الكتب الإسلامیه.
- ۳۸- مصطفوی، حسن، ۱۴۳۰: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بيروت: دار الكتب العلمیه، چاپ سوم.
- ۳۹- مناوی. محمد عبدالرؤوف، ۱۴۱۰: التوقیف علی مهمات التعاریف، تحقيق: محمد رضوان، بيروت: دار الفكر المعاصر.
- ۴۰- نراقی، احمد بن محمد مهدی، ۱۳۹۳: معراج السعاده، تهران: برگا.
- ۴۱- وطن دوست، رضا، ۱۳۸۸: وحدت و همگرایی در اندیشه اسلامی، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی